

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید- سال پنجم- شماره چهارم- زمستان ۱۳۹۸- شماره پیوسته ۲۶

تحلیل نقش مثبت دیوها در اوسنه‌های عامیانه خراسان بزرگ

(ص ۲۷-۴۴)

مصطفی سعادت^۱

تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱۷

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

پیش از ظهور زرتشت، ایرانیان به دو گروه از خدایان (اهوراها و دیوها) اعتقاد داشتند. انتشار آموزه‌های زرتشت، عامل تقدس‌زدایی از دیوها در ایران است. اوسنه‌های عامیانه، گنجینه‌ای بسیار مهم در شناسایی ویژگی‌های فرهنگی و چگونگی تکوین بسیاری از باورها و نگرش‌ها در جوامع‌اند. هدف پژوهش حاضر، پاسخ به این پرسش است که آیا اوسنه‌های عامیانه گردآوری شده از خراسان ایران و کشورهای هم‌زبان افغانستان و تاجیکستان می‌تواند نشان‌دهنده سیر تحول نگرش جامعه ایرانی نسبت به دیوها باشد؟ در برخی از اوسنه‌های عامیانه، دیوها دارای سجایای اخلاقی هستند؛ مثلاً شخصیتی قدرشناس دارند، به قهرمان داستان کمک می‌کنند، خوب و خوش‌اخلاق هستند و کارهای تخصصی انجام می‌دهند. در برخی از داستان‌های عامیانه، آدمیزاد به دیوها ظلم می‌کند و حتی آنان را بدون دلیل به قتل می‌رساند، در حالی که دیوها به کشتن آدمی رضایت نمی‌دهند. در بسیاری از داستان‌ها، تحت تأثیر اصلاحات دینی، نقش منفی به دیو نسبت داده شده، اما داستان‌هایی که در آنها دیوها ایفا کننده نقش مثبت هستند، نشان از پیروزی خاطره پرستش دیوها بر آموزه‌های زرتشت دارد.

کلمات کلیدی: ایران، افغانستان، تاجیکستان، دیو، اوسنه عامیانه

۱. مقدمه

هندو ایرانیان به دو گروه از خدایان اعتقاد داشتند. در هند این دو گروه آسورا (Asura) و دوا (Deva) و در ایران این دو به ترتیب اهورا (Ahura) و دیوا (Daeva) نامیده می‌شدند. اعتقادات مذهبی در این دو جمعیت، پس از جدایی از یکدیگر دچار تغییراتی می‌شود که با یکدیگر مشابه نبودند. در هرکدام از این دو جمعیت یکی از خدایان (در ایران دیوها و در هند آسورها) تقدس‌زدایی شده و به ضد خدا (خدایان بد) تبدیل می‌شود (ر.ک: آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۳۹-۳۴۱؛ بهار، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴؛ زهر، ۱۳۹۳: ۱۸-۱۹؛ کریستن‌سن، ۱۳۵۵: ۱-۵). زرتشت به شدت از دیوها و پرستش دیوها انتقاد می‌کرده است (ر.ک: گاتها؛ اهنودگات، هات ۳۰ یسنا، بند ۶؛ هات ۳۴ یسنا، بند ۸؛ اشتودگات، هات ۴۴ یسنا، بند ۱۴) لذا انتشار آموزه‌های زرتشت در ایران، عامل تقدس‌زدایی از دیوها است. تغییر در اعتقادات یک قوم، با سرعتی بسیار کند و آهسته پیش می‌رود و معمولاً پس از تاسیس هر آیینی، گروندگان به آن، باورهای مذهب پیشین خود را تا حدودی حفظ کرده و به نوعی وارد آیین جدید می‌کنند، چنین تحولی در آیینی که براساس آموزه‌های زرتشت بنا شد نیز رخ داده است.

پژوهشگران نشان داده‌اند که منظور از دیوان در متون بازمانده از زبان پهلوی و متون نگارش شده پس از ظهور اسلام، یکی از موارد زیر است: خدایان کهن؛ مردم معتقد به آیین‌های کهن؛ مهاجمین، دشمنان و مردمان کشورهای همسایه؛ ویژگی‌های زشت و اهریمنی انسان؛ انسان‌های دارای ناهنجاری‌های اخلاقی؛ عناصر ویرانگر طبیعت؛ موجودات زیانکار مافوق طبیعی (ر.ک: شایست ناشیست، ۱۳۶۹: ۲۲۷؛ ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۹-۳۹؛ تاواراتانی، ۱۳۹۳: ۱۰۵-۱۵۷؛ اکبری مفاخر، ۱۳۸۸: ۴۱-۵۴). نشان داده شده که در باور ایرانی امروز، با تمامی تغییری که در نگرش به دیوها بوجود آمده است، می‌توان مواردی یافت که نشان دهد نگرش به دیو در جامعه ما کاملاً منفی نیست؛ مانند معنی واژه دیو و باقی‌ماندن نام دیو در نام آبادی‌ها، رودها و عوارض طبیعی (ر.ک: سعادت، ۱۳۹۶: ۲۵-۴۵).

۲. حضور دیوها در داستان‌های عامیانه

پژوهشگران، در مورد زادگاه زرتشت اختلاف نظر دارند. برخی زادگاه وی را در شمال غرب ایران یا ناحیه ری می‌دانند و گروهی از پژوهشگران وی را از اهالی شمال شرق ایران می‌شمارند (ر.ک: کریستن‌سن ۱۳۹۳: ۳-۱۰؛ زهر، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۷؛ بویس، ۱۳۷۶: ۲۵۵). علی‌رغم این اختلاف، تمامی محققان بر این عقیده‌اند که نخستین گروندگان به آیینی که زرتشت پایه‌گذاری کرد، در شمال شرق ایران می‌زیستند. «گشتاسب کیانی» با پذیرش آیین جدید، زمینه مناسبی به وجود آورد تا جمع کثیری از درباریان و اطرافیان وی و سپس توده مردم آریایی ساکن در شرق فلات ایران که در قلمرو حکومتی آنان زیست می‌کردند، به آموزه‌های این پیامبر ایمان بیاورند (بویس، ۱۳۹۰: ۱۵۳-۱۵۴). پرواضح است که

در سال‌ها و سده‌های پس از آن نیز این آیین باید در ابتدا در ناحیه شرقی فلات ایران که «خراسان بزرگ» نامیده می‌شده است، مورد استقبال مردم قرار گرفته و آن گاه به نواحی غربی (نزد مادها) و جنوبی (نزد پارس‌ها) ایران رسیده باشد (ر.ک: بویس، ۱۳۷۶: ۲۶۴-۲۶۵؛ بویس، ۱۳۹۰: ۵۹-۶۰ و ۲۲۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۹۳: ۱۰-۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۷).

از آن‌جا که مدت حضور این آیین در خراسان بزرگ (شامل استان‌های خراسان رضوی، خراسان شمالی و خراسان جنوبی) و کشورهای افغانستان و تاجیکستان به مراتب بیشتر از سایر نواحی فلات ایران بوده و دین زرتشتی، مبارزه فراگیری را با دیوان در سرلوحه فعالیت‌های تبلیغی خود داشته است انتظار می‌رود که در این نواحی تقدس‌زدایی دیوها با موفقیت بیشتری قرین بوده است.

ادبیات عامیانه، گنجینه‌ای بس مهم در شناسایی ویژگی‌های فرهنگی و چگونگی تکوین بسیاری از باورها و نگرش‌های جوامع است (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۸). پژوهشگران متعددی تلاش کرده‌اند تا افسانه‌های عامیانه خراسان را جمع‌آوری و منتشر کنند؛ از جمله «محسن میهن‌دوست» و «حمیدرضا خزاعی» که افسانه‌های عامیانه استان‌های خراسان رضوی، شمالی و جنوبی را منتشر کرده‌اند و «روشن رحمانی» و «حکمت نعمت» که به ترتیب افسانه‌های عامیانه کشورهای فارسی‌زبان افغانستان و تاجیکستان را به چاپ رسانده‌اند. در پژوهش حاضر از آن‌ها استفاده شده است.

با مطالعه داستان‌های عامیانه گردآوری شده از مناطق مختلف خراسان بزرگ، مشخص شد که در این افسانه‌ها، دیوها حضوری درخور توجه دارند. در شمار بسیار زیادی از داستان‌ها، دیوها نقش‌های منفی دارند، در برخی از داستان‌ها به عملکرد آن‌ها پرداخته نشده است و بالاخره در شماری از داستان‌ها دیوها نه تنها شخصیتی منفی ندارند که ایفاکننده نقش مثبتی هستند. هدف از پژوهش حاضر، بررسی داستان‌هایی است که از خراسان بزرگ گردآوری شده‌اند و در آن‌ها دیوها ایفاکننده نقش‌های مثبت هستند.

۳. دیوها و سجایای اخلاقی

دیوها در برخی از اوسنه‌های عامیانه، به سجایای اخلاقی آراسته هستند. از جمله این خصلت‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: دیوها به پیمان‌ها و سوگندهایی که یاد می‌کنند پای‌بند هستند، دیوها قدرشناس نیکی هستند و این که دیوها به کمک قهرمان داستان‌های عامیانه می‌آیند.

۱-۳. پای‌بندی دیوان به پیمان‌ها و سوگندها

در داستان «سیب‌ور نام» (از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۹-۱۹) قهرمان داستان با چند دیو زورآزمایی می‌کند و آنان را شکست می‌دهد. دیوها از قهرمان داستان امان می‌خواهند و به وی قول می‌دهند که اگر آنان را نکشد، در خدمتش باشند. قهرمان داستان نیز از کشتن آنان صرف نظر می‌کند. در ادامه داستان متوجه می‌شویم که دیوها به پیمانی که بسته بودند پای‌بندی نشان می‌دهند و صادقانه به قهرمان داستان کمک می‌کنند.

دیوها برای قسم‌هایی که یاد می‌کنند اهمیت و احترام زیادی قائلند. آنان معمولاً به «رنج پدر» و «شیر مادر» («جهان تیغ»، از تایباد، خزاعی، ۱۳۸۱: ۱۹۱-۲۰۷)، «هیكل دست راست» («بانو حسین پری‌زاد» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۵۷-۷۰؛ «خواب» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۲۹۱-۲۱۲؛ «نوش آفرین» از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۱۸۵-۲۱۲، «غل ممد پهلوان» از سبزوار، خزاعی، ۱۳۸۲-ب: ۳۰۳-۳۱۸)، «سلیمان پیامبر» («جادو» از تربت‌جام، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۴۱-۴۴) و «شانه دست راست» («دختر چل‌گریون» از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۱۵۸۸۹-۱۱۶) سوگند یاد می‌کنند.

دیوها به پیمان‌هایشان پای‌بند هستند («سبزه پری»، از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۱۰۱-۱۰۶؛ «نوش آفرین»، از سبزوار، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۸۸؛ «مرغ زربان»، از گناباد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۴۶-۵۳؛ «جادو»، از تربت‌جام، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۴۱-۴۴؛ «شاه اندیشمک و دختر زیباد هند»، دشت‌توس، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۱۴؛ «برگ ظلمات» از بیرجند، خزاعی، ۱۳۸۵: ۱۸۵-۱۹۸؛ «خارکن عاشق»، از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۹۲-۹۴). در «احمد پهلوان» (از درگز، انجوی شیرازی، ۱۳۹۳: ۲۴۹-۲۶۴) به نکته بسیار جالب توجهی اشاره شده و آن دوگانگی در عملکرد دیوهاست. دیوها در این داستان، به خدمت قهرمان داستان در می‌آیند و مدتی به او کمک می‌کنند ولی عاقبت راه خیانت پیش می‌گیرند.

۲-۳. دیو شخصیتی قدرشناس نیکی

در داستان «نی» (از دشت‌توس، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ب: ۳۷-۴۱) دیو ظالمی، همسر و فرزند «دیو گله‌داری» را به اسارت می‌گیرد. دیوی که همسر و فرزندش به اسارت گرفته شده، از شدت غم و اندوه و گریستن فراوان، کور می‌شود. «ابراهیم» (قهرمان داستان) با این دیو، رفاقت پیدا می‌کند و به دیو قول می‌دهد که به او کمک خواهد کرد تا بتواند همسر و فرزندش را از چنگال «دیو ظالم» برهاند. پس از آزادی اسیران، دیو گله‌داری که در فراغ همسر و فرزندش کور شده، بینایی چشمانش را باز می‌یابد.

«حالا دیو گله‌دار سر از پا نمی‌شناخت و پای کوبان به دور ابراهیم می‌گشت و ابراهیم خوشحالی نشان می‌داد. به خانه که آمدند، دیو گفت: «ای ابراهیم، حق تو بر گردن من بسیار است و تا دیر نشده است بگو چگونه جبران کنم؟» ابراهیم گفت: «پاداش من همان عمل خیری است که انجام شد و دیگر

تلافی چرا؟» دیو گفت: «کاری که من به آن دست می‌زنم خیری است که در جهت گره کار توست» و افزود: «حالا بگو تو را چه پیش آمده است؟»

بالاخره ابراهیم مشکلش را توضیح می‌دهد و دیو به او کمک می‌کند تا بر مشکلش فائق آید. در شمار دیگری از اوسنه‌ها نیز به قدرشناسی دیوان تأکید شده است («نوش‌آفرین» از سبزواری، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۸۸؛ «گل خندان» از بیرجند، خزاعی، ۱۳۸۵: ۲۲۷-۲۴۲). در برخی از داستان‌ها، دیو به فردی که کار شایسته‌ای انجام داده هدایایی نفیس می‌دهد و با شخصی که به او اهانت کرده است مطابق با عملش رفتار می‌کند («گاو شیرده» از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۶۳-۶۹؛ «قفقاز خانم» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۲۵۵-۲۷۴؛ «خواب» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۱۹۱-۲۱۲؛ «درویش پنده» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۱۲۶-۱۲۷؛ «دندان دیو» از سبزواری، خطاعی، ۱۳۸۲-ب: ۲۱۱-۲۲۱؛ «نوش‌آفرین» از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۱۸۵-۲۱۲). بنابراین رفتار دیو کاملاً منطقی است. در «رستم جان و آفتاب خان» (از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۱۴۸-۱۶۸) علاوه بر این‌که رفتار دیو کاملاً منطقی است، عکس العمل وی در مقابل بی‌عدالتی و ظلمی که مشاهده می‌کند نیز قابل ستایش است.

در داستان «گنج بی‌زحمت» (از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۷۴-۸۰) دیوی نامزد قهرمان داستان (ملک جمشید) را گروگان می‌گیرد و به «ملک جمشید» می‌گوید که اگر «دختر چین و ماچین» که دل بدو باخته است را برایش بیاورد، نامزدش را آزاد خواهد کرد. دیو به «ملک جمشید» اطمینان خاطر می‌دهد که قصد تجاوز و تعدی به نامزد وی را ندارد و از گروگانش همچون خواهر خود مراقبت خواهد کرد. ملک جمشید موفق می‌شود که دختر مورد علاقه دیو را پیدا کند و همراه خود نزد دیو بیاورد. «دختر چین و ماچین» که با دیدن ملک جمشید، عاشق وی شده، هنگامی که می‌بیند «ملک جمشید» می‌خواهد او را به دیو (که دختر علاقه‌ای بدو ندارد) تحویل دهد، علاوه بر اظهار ناراحتی، تهدید به خودکشی می‌کند. دیو که متوجه دل‌باختگی «دختر چین و ماچین» به «ملک جمشید» می‌شود و از طرفی به دست آوردن «گنج بی‌زحمت» را نیز نمی‌پسندد، خود را کنار می‌کشد تا این دو به هم برسند و علاوه بر آن گروگانش را نیز صحیح و سالم تحویل می‌دهد. این داستان به خوبی و روشنی نشان‌دهنده آراستگی دیو داستان به بسیاری از صفات پسندیده اخلاقی است و غیر از گروگان‌گیری نامزد ملک جمشید، نمی‌توان کار نادرستی برای دیو تصور کرد.

در «زرد پری و شیرافکن» (از افغانستان، رحمانی، ۱۳۷۷: ۴۷-۷۱) روایت شده که «شیرافکن»، قهرمان داستان، دیوی را می‌بیند که در حال رنج کشیدن است. دیو به شیرافکن می‌گوید که امروز به کمک او نیازمند است. وی رنج کشیدنش را شرح می‌دهد و از او کمک می‌خواهد تا از درد رهایی یابد. شیرافکن به کمک دیو می‌شتابد. دیو از شدت درد بیهوش می‌شود و پس از این‌که به هوش می‌آید از

شیرافکن تشکر می‌کند و خود را غلام وی دانسته و به او قول می‌دهد که هرگاه نیاز داشته باشد به کمکش بشتابد. این گفته، به خوبی نشان دهنده شخصیت قدرشناس دیو است.

ابتدای اوسنه «سلما و سلیم» (از افغانستان، رحمانی، ۱۳۷۷: ۱۵۰-۱۵۴) شباهتی به ابتدای افسانه معروف «سنگ صبور» دارد. دختر پادشاهی که «سلما» نام دارد به درون قلعه‌ای می‌رود و در یکی از اتاق‌های قلعه، جوانی خوابیده را می‌بیند که سوزن آجین شده است. دختر پادشاه شروع به خارج کردن سوزن‌ها از بدن جوان می‌کند و پس از باطل شدن طلسم، جوان بیدار می‌شود و خود را «سلیم» معرفی می‌کند. در ادامه داستان مشخص می‌شود که «سلیم»، «دیوزاد» است و پدر و مادر و اطرفیان وی همگی دیو هستند. «سلیم» دیوزاد به «سلما» می‌گوید: «سلما جان، خودت برای من احسان خوب کردی، من فراموش کرده نمی‌توانم». این گفته نیز نشان از «قدرشناسی» دیوزاد دارد.

۳-۳. دیوها و کمک به قهرمان داستان

در داستان «گاو شیرده» (از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۶۳-۶۹) جوانی در شب عروسی به دست رقیب عشقی اش کشته می‌شود. چون اطرفیان نمی‌توانند قاتل را پیدا کنند، با راهنمایی مردی کهنسال، بر آن می‌شوند تا از «ملکه دیوان» کمک بطلبند. ملکه دیوان هنگامی که می‌بیند جوانانی که نزدش رفته‌اند، با ادب هستند، می‌پذیرد که به آنان کمک کند تا قاتل شناسایی شود.

در برخی از داستان‌ها «دیو ماده» به آدمیزاد کمک می‌کند. در «انار پری» (از تایباد، خزاعی، ۱۳۸۱: ۴۱-۵۲)، «نی» (از دشت‌توس، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ب: ۳۷-۴۱)، «پهلوان» (از تربت جام، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۱۰۷-۱۱۵)، «زنجیر» (از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۲۹-۳۴)، «احمدک» (از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۴۵-۵۶)، «برگ ظلمات» (از بیرجند، خزاعی، ۱۳۸۵: ۱۸۵-۱۹۸) و «زردپری و شیرافکن» (از افغانستان، رحمانی، ۱۳۷۷: ۴۷-۷۱) نیز اشاره به کمک دیوان به قهرمان داستان‌ها شده است. به سادگی می‌توان متوجه شد که اصل این داستان‌ها مربوط به زمانی بوده است که دیوها در جامعه به عنوان خدا مطرح بوده و ستایش می‌شده‌اند. علی‌رغم این که چنین داستان‌هایی بارها دستخوش تغییر شده‌اند ولی خاطره خوب بودن دیوها آن قدر قوی بوده که در تغییرات مستمری که طی قرن‌ها، پیش آمده به دست فراموشی سپرده نشده است. «عماد بن محمد الثغری» که در قرن هشتم هجری قمری می‌زیسته، در حکایتی از کتاب «جواهر الاسمار» نوشته است که: «القصه روزبه احیاناً بر لب آب شدی و دیو نیز بر روی آب آمدی و هر دو در مفاوضه شدند و از طول و عرض و فراز و نشیب سخن راندندی. تا روزی دیو از روزبه حکایت گذشته و حال مسالف او سؤال کرد. او یک‌یک جمله باز راند. دیو را بر وی شفقت آمد و بر تلف شدن عزیزانش حسرتی خورد. پس گفت: هیچ توانی که چند عقد لالی از این جا ببری و آن آدمیان را بنمایی و به فریب و فسون تا بدین مقامشان آری؟ باشد که کین خویشان تو ازیشان کشیده

آید و به کام ما هم به لطف تو چیزی برسد؛ و بزرگان گفته‌اند که مرد با حمیت اوست که به قدر امکان مکافات عمل دیگری را، خواه در لطف و خواه در عنف، به جای آرد و رقبه خود را از عهده آن سبکبار گرداند و اگر خود نتواند و خصم را غالب داند اعوان و انصار گیرد و به معاهدت و معاونت ایشان، مراکب شادی در میدان مراد بدواند و نفس خود را از آن اندوه رهایش دهد.» روزبه را گفتار دیو نیک نغز نمود و بر دلجویی و شفقت او آفرین کرد؛ و وعده آوردن آدمیان، بعد از چند روز، در میان آورد؛ و از آن جا روان شد و به شهر مرو آمد (...)(الغرغری، ۱۳۸۵: ۴۹۲).

بدین ترتیب، «روزبه» (قهرمان داستان) که بسیاری از همکاران و دوستانش با حکم شاه از بین رفته‌اند با راهنمایی و کمک دیو، از شاه انتقام می‌گیرد (الغرغری، ۱۳۸۵: ۴۸۸-۴۹۷). در این داستان دو نکته جلب توجه می‌کند؛ یکی این که به دیو، شفقت نسبت داده شده و دیگر این که دیو با ارایه نقشه‌ای به «روزبه» کمک می‌کند تا انتقام‌گیری کند.

در اوسنه «هفت دیو» دیوها بدون کوچکترین چشم‌داشتی، در چند مرحله به قهرمان داستان کمک می‌کنند و هدایای گران‌بهایی را به وی می‌دهند. جالب این که «آدمی‌زادگان»، آن‌ها را با فریب و یا با زور از او می‌گیرند (از سبزواری، خزاعی، ۱۳۸۲-ب: ۳۷۵-۳۸۴). کمک بدون چشم‌داشت دیوان به آدمیزاد را در داستان «دختر گلستان عرب» (از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۲۲۱-۲۳۲) و «نوش آفرین» (از تربیت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۱۸۵-۲۱۲) نیز می‌توان دید.

۴. دل‌نازکی دیوها

تصور عمومی از دیوها آن است که آنان موجوداتی خشن و قسی‌القلب هستند در حالی که در برخی از داستان‌ها خلاف این تصور روایت شده است. در حکایتی که در بالا از «جوهر الاسمار» نقل شد، به دیو، شفقت نسبت داده شده است. در اوسنه «درخت سیب و دیو» (از تهران، انجوی‌شیرازی، ۱۳۹۳: ۲۷۷-۲۸۶) دختری که اسیر دیو است از دیو می‌پرسد که شیشه عمرش کجاست؟ «دیو سیلی محکمی به صورت دختر زد و گفت: این حرف را کی یاد تو داده؟ دختر گریه کرد. دیو دلش به حال او سوخت.»

در داستان «سبزه پری» (از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۱۰۱-۱۰۸) روایت شده که دو دیو از بالای چشمه‌ای می‌گذشتند که متوجه می‌شوند شاهزاده‌ای در خواب است. دیوها از زیبایی جوان، حیرت‌زده می‌شوند و مدتی را مات و مبهوت می‌ایستند و شاهزاده زیبایی خفته را تماشا می‌کنند و دلشان نمی‌آید که به او آسیبی برسانند. در «خارکن عاشق» (از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۹۲-۹۴) «دیو فولاد» پس از شنیدن سرگذشت جوان خارکنی که عاشق دختر پادشاه و بازیچه دست وزیر شده است، متأثر می‌شود و دلش برای جوان می‌سوزد و تصمیم می‌گیرد که به او کمک کند.

در داستان‌های زیر نیز دیوان، دلنازک توصیف شده‌اند یا مهر و شفقت به آن‌ها نسبت داده شده است:

«سیب سرخی که پیران را جوان می‌کند» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۸۱-۸۳؛ «عقوبت» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۶۹-۷۶؛ «نی» از دشت‌توس، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ب: ۳۷-۴۱؛ «نوش آفرین» از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۱۸۵-۲۱۲؛ «رستم جان و آفتاب خان» از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۱۴۸-۱۶۸.

۵. مظلومیت دیوها

در «بهرام و بهمن» (از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۴) روایت شده است که قهرمان داستان برای دستیابی به «آب حیات» باید به «سرزمین دیوها» برود و از چشمه‌ای که در آن جاست آب حیات برگیرد. قهرمان داستان بدون اجازه از ساکنین آن سرزمین، وارد شهر می‌شود. دیوها که متوجه ورود تازه‌وارد می‌شوند هیاهو می‌کنند و به سویس هجوم می‌برند. قهرمان داستان بدون این‌که توضیحی بدهد و علت آمدنش را بیان کند، هفت روز و هفت شب را با آنان به جنگ می‌پردازد، تعدادی از دیوها را می‌کشد و گروهی را اسیر می‌کند و آن‌گاه از آب چشمه حیات برداشته و بازمی‌گردد. از داستان چنین برداشت می‌شود که قهرمان داستان که آدمیزاد است برای دیوها حق اولویت در بهره‌برداری از نعمت‌هایی که در محل زندگی آن‌ها وجود دارد، قایل نیست و به همین دلیل حق طبیعی خود می‌داند که به هر قیمتی به آب حیات دسترسی پیدا کند.

در داستان «خل و برادر سواددار»، دعوی برادرهای خل و سواددار با دیوها را نمی‌توان به طور منطقی توجیه کرد؛ چراکه این آدمیزادگان هستند که دختران دیو را می‌کشند و گله حیوانات او را طعمه گرگ می‌کنند (از قوچان، ارجی ۱۳۸۵: ۱۸۳-۱۹۸). قهرمان افسانه «قضا و قدر»، دیوی را در اقدامی غیرمنتظرانه می‌کشد و عجیب‌تر این‌که علت آن، استفاده از مغز سر دیو برای درمان درد آدمیزاد روایت شده؛ توجیهی که بسیار غیر اخلاقی است (از سبزواری، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۵۸-۶۱). جالب توجه این‌که قهرمان داستان، سگی را نیز می‌کشد تا از مغز حیوان برای درمان نابینایی تاجری که کور شده است استفاده کند.

در «سیپور نام» (از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۹-۱۹) قهرمان داستان، دلباخته دختر پادشاهی شده است. وی برای رسیدن به هدفش که چیزی جز وصال به معشوقه‌اش نیست، به قلعه دیوها می‌رود، آنان را می‌کشد، تمامی اموال موجود در قلعه را تصاحب می‌کند و درب قلعه را قفل می‌زند تا از دستبرد دیگران در امان بماند. به ورود عدوانی قهرمان داستان به محل زندگی دیوها در افسانه‌های دیگر نیز اشاره شده است («دختر چل‌گریون» از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۸۹-۱۱۶).

در «دیو کذایی» (از سبزواری، خزاعی، ۱۳۸۲-ب: ۲۲۹-۲۴۳) قهرمان داستان، بدون اجازه به حریم خصوصی (ملک) دیو وارد می‌شود و با مکر و فریب، دارایی‌های او را تصاحب می‌کند. در اوسنه «دختر جسور» (از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۹-۲۳) نیز آدمیزاد وارد خانه دیو می‌شود تا بدون رضایت او «بذر گیاهی» که دارای خاصیت شفادهی است را بریابد. هنگامی که دیو متوجه می‌شود و رباینده را تعقیب می‌کند، توسط قهرمان داستان کشته می‌شود. در «دختر پریزاد» (از نیشابور، خزاعی، ۱۳۷۹: ۹-۵۲) روایت شده که قهرمان داستان در حال گذشت از نزدیکی شهری بوده که مشاهده می‌کند که دیوی را به زنجیر بسته‌اند. در داستان مشخص نیست که چه کسی و چرا دیو را زنجیر کرده است. قهرمان داستان بدون هیچ دلیلی آن دیو را می‌کشد.

در چند اوسنه روایت شده است که سه دیو که با هم برادر هستند، گفتگو می‌کنند تا ارثیه پدری را بین خود تقسیم کنند. گرچند در داستان از خوبی و بدی آن سه دیو سخنی به میان نیامده ولی به خوبی مشخص است که آنان کاری به کار آدمیزاد ندارند. اما این قهرمان داستان که آدمیزاد است، از راه می‌رسد، فرییشان می‌دهد و ارثیه‌های ارزشمند پدری آنان را از کفشان می‌رباید («مرغ زرین» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲: ۳۱۱-۳۲۸؛ «احمدک» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۴۵-۵۶).

در چنین داستان‌هایی، مشخص نشده است که دیوها چه پندارها، گفتارها و کردارهای ناشایستی داشته‌اند که سزاوار بوده‌اند، «دیو» نامیده شوند. از این مهم‌تر آن که مشخص نیست چرا آدمیزادگانی که پندار و گفتار و کردارشان مورد نکوهش است، «دیو» نامیده نشده‌اند؟

۶. عدم رضایت دیوها در کشتن انسان‌های بی‌گناه

در بالا به مواردی اشاره شد که در حق دیوان، ظلم و ستم روا داشته می‌شده و حتی زادگان آدمی آنان را بی‌گناه می‌کشته‌اند. نکته بسیار جالب توجهی در داستان «دیوزاده پهلوان» وجود دارد (از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۹۳-۱۰۲). در این داستان دختری که آدمیزاد است، عاشق «نره‌دیوی» می‌شود ولی عشقش به دیو را از برادر خود مخفی می‌کند. در داستان مشخص نمی‌شود که چرا وی عشقش به دیو را پنهان می‌کند. بالاخره این دو دل‌داده با رضا و رغبت کامل با هم آمیزش می‌کنند و در نتیجه فرزندى به دنیا می‌آید که «دیوزاد» نامیده می‌شود. با حيله‌ای که مادر دیوزاد می‌اندیشد، فرزند را نزد خود نگاه می‌دارد تا بزرگ شود. در تمام این مدت، برادر از رابطه خواهرش با دیو بی‌اطلاع است. بالاخره دختر دل‌داده به دیو، نقشه‌ای طراحی می‌کند تا برادرش را از میان بردارد. تعجب‌برانگیز این که «دیو» نمی‌پذیرد که برادر همسرش را بکشد؛ بنابراین خواهر شخصاً، کشتن برادر را بر عهده می‌گیرد! پس، به قصد کشتن به برادر حمله می‌کند و به تصور این که با ضربه‌ای که به او زده، به زندگی برادر پایان داده است، او را در چاهی می‌اندازد.

دل‌بستگی و دلدادگی دختران آدمیزاد به «نره دیوها» در داستان‌های دیگر نیز آمده است («چشمه جادو» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۱۱۹-۱۲۵؛ «دیوزاد پهلوان»، از دشت‌توس، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۲۲۱-۲۴۷؛ «به دنبال نخود سیاه» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۷۷-۸۰؛ «ملکه دیوان» از دشت‌توس، میهن‌دوست ۱۳۷۸-ب: ۳۰-۳۶). در اوسنه «رستم جان و آفتاب خان» (از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۱۴۸-۱۶۸) روایت شده که زن جادوگری که خود را به شکل مادر «رستم جان» (قهرمان داستان) درآورده است با دیوی ازدواج می‌کند. پس از مدتی پسر نزد مادر بازمی‌گردد. جادوگر، «رستم جان» را به عنوان پسرش به دیو معرفی می‌کند. چون جادوگر در پی کشتن جوان بوده، از دیو می‌خواهد که پسر را بکشد. وی خطاب به دیو می‌گوید:

«من نگفته بودم که پسر من می‌آید. وی تو را اکنون می‌کشد. اگر جانم را خلاص کردن خواهی، چنان زن، که سرش دوتا شود.»

«دیو گفت: من برای چه او را زنم؟ این پسر توست، به پسر تو رحم کن.»

«کمپیر در قهر شده به دیو گفت: من به تو نگفته بودم که از فرمانم سرنمی‌تابی؟ تو راضی شده بودی. اکنون چرا فرمان مرا اجرا نمی‌کنی؟ به وعده‌ات وفا کردن نخواهی، من خودم چاره‌اش را می‌بینم.»

«کمپیر این گپ را گفت و یک کف خاک را گرفته، به چشمان رستم جان پرتافت. رستم جان کور شد.»

«دیو گفت: ما دیوها هم به فرزندانمان مهر و شفقت داریم. تو آدم شده، پسر خودت را چه کار کردی؟»

«دیو، کمپیر را چنان زد که وای نگفته، در جایش جان داد. دیو برآمده رفت.»

در این داستان جادوگر در ابتدا سعی می‌کند که احساسات دیو را علیه «رستم جان» برانگیزد تا برای گلاویز شدن با او انگیزه کافی داشته باشد. با این حال، دیو بسیار منطقی پاسخ می‌دهد و از کشتن جوان سرباز می‌زند. گفتار و عمل دیو پس از مشاهده کاری که پیرزن جادو می‌کند بسیار تأمل برانگیز است. جالب توجه این‌که در چنین اوسنه‌هایی، این آدمیزاد است که «دیو سیرتی» از خود بروز می‌دهد و دیو در نقشی مثبت ظاهر می‌شود.

در برخی از داستان‌ها روایت شده است که دیو در ابتدا از کشتن برادر همسرش اجتناب می‌کند ولی پس از مدتی و در نتیجه تحریک و اصرار همسرش (آدمیزاد)، در از میان برداشتن آن شخص بی‌گناه با همسر خویش هم‌رای و همکار می‌شود («چشمه جادو» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۱۱۹-۱۲۵؛ «دیوزاده پهلوان»، از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۹۳-۱۰۲). این دسته از داستان‌ها، به خوبی نشان می‌دهد که در جامعه «یک تفکر التقاطی در نگرش به دیو» جریان داشته است. نکته حائز اهمیت این است که در این‌گونه داستان‌ها نمی‌توان دیوها را سمبل انسان‌های بدسیرت، ضد اخلاق و دشمن جامعه دانست.

۷. دیوها و کارهای تخصصی

در «سبزه پری» (از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۱۰۱-۱۰۸) دیوی با قهرمان داستان (شاهزاده هوشنگ) کشتی می‌گیرد و از او شکست می‌خورد و به شاهزاده قول همکاری می‌دهد. «شاهزاده هوشنگ» در شب عروسی با «سبزه پری»، توسط شاهزاده دیگری که او نیز خواستگار «سبزه پری» بوده است، با خنجر مورد حمله قرار می‌گیرد. شاهزاده‌هوشنگ زخمی می‌شود و حالش روبه وخامت می‌رود. «سبزه پری» از دیو کمک می‌طلبد. دیو زخم را شستشو می‌دهد، گردی بر آن می‌پاشد و شاهزاده را مداوا می‌کند. در این داستان، دیو را نمی‌توان نماد انسان بدسیرت، ضد اخلاق و دشمن جامعه یا کودن و نفهم دانست. این گروه از دیوها که کارهای تخصصی انجام می‌داده‌اند پیروان «آیین دیوپرستی» و یا دشمنان راویان داستان هستند.

۸. قدرت و پهلوانی دیوها

در «شاه اندیمشک و دختر زرباد هند» دیوها جزئی از لشکر شاه اندیمشک هستند. دختر «زرباد هند» (که «گل اندام» نام دارد) به دیو می‌گوید: «ای پهلوان ایران زمین». همچنین وی در جایی دیگر از داستان، دیو را مجدداً پهلوان خطاب می‌کند (از دشت‌توس، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۱۴). در داستان‌های دیگر نیز به پهلوانی دیوها («نوش‌آفرین» از سبزوار، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۸۸؛ «جبار» از سبزوار، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۲۳-۲۸؛ «نقل بابه الف» از افغانستان، رحمانی، ۱۳۷۷: ۲۳۹-۲۵۳؛ «افسانه پادشاه و پسران آن» از افغانستان، رحمانی، ۱۳۷۷: ۳۶۰-۳۶۷) و بزرگی هیکل و قدرت بدنی آن‌ها («ابراهیم گاوچران» از مشهد، انجوی شیرازی، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۳۶) اشاره شده است.

در آیین کهن هندو-ایرانی، دیوان خدایانی با مقام ارتشتاری و جنگجویی بودند. ایندرا (یا ایندره / Indra) در رأس آنان بوده است؛ خدایی نیرومند که باران‌های سیلابی فرو می‌فرستاده و اژدهای خشکی و خشکسالی را از میان می‌برده و دشمنان را با ضربتی «دو نیم» و موجودات اهریمنی را نابود می‌کرده است. «ویو» (Vayu)؛ یعنی عنصری بادمانند که خدایی از گروه دیوها بوده، رام هیچ قدرتی نمی‌شده و هیچ نیرویی در برابرش توان ایستادگی نداشته است؛ بنابراین «دیوها» خدایان خشنی بوده‌اند (ر.ک: آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۳۹-۳۴۹).

در غالب داستان‌هایی که در آن‌ها دیوها حضور دارند، صرف نظر از نقش مثبت یا منفی آنان، به زور بازو و قدرت بدنی دیوها اشاره شده است که می‌تواند بازمانده‌ی خاطره‌هایی از گروه خدایانی باشد که اجداد ما پیش از ظهور زرتشت آنان را پرستش می‌کرده‌اند. انتساب نقش‌های بد و ضد ارزشی به دیوها در اکثریت داستان‌ها، انعکاسی از تغییر آیین در ایران است و انتساب نقش‌های مثبت به دیوها

باقی‌مانده قداستی است که دیوها داشته‌اند که از حافظه جمعی جامعه محو نشده و باقی‌مانده است و دلبستگان به «آیین کهن» آن را پاس می‌داشته‌اند. در اغلب اوسنه‌ها، محل وقوع حوادث مشخص نیست، با این حال، نکته جالب توجه این است که دیو نیرومند داستان «جبار» (از سبزوار، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-ج: ۲۳-۲۸) در هند زندگی می‌کند. در داستان «جونور ارگنج و ابراهیم» (از تهران، انجوی شیرازی، ۱۳۹۳: ۲۰۱-۲۱۹) نیز از هفت دیو یاد شده است که نه آسیبی به قهرمان داستان می‌زند و نه به او کمک می‌کنند. این دیوها نیز در هند زندگی می‌کنند.

شایان ذکر است که در برخی از داستان‌ها قهرمان داستان با یک یا چند دیو کشتی می‌گیرد و پیروز می‌شود («خنجر پادشاه» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲: ۱۶۵-۱۸۹؛ «گنج بی‌زحمت» از مشهد، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-الف: ۷۴-۸۰؛ «سیور نام» از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۹-۱۹). پیروزی «قهرمان داستان» بر «دیو»، می‌تواند نمادی از پیروزی «آیین نو» بر «آیین کهن» باشد. احتمالاً این داستان‌ها (یا این قسمت از داستان‌ها) نسبت به داستان‌هایی که دیوها پیروز میدان نبرند، جدیدتر هستند.

۹. زیبایی دیوها

پس از تقدس‌زدایی از دیوها، به منظور ایجاد و تشدید تفرق از دیوها (و دیوپرستان)، آنان را موجوداتی ترسناک توصیف کرده‌اند. در برخی از داستان‌ها صراحتاً به زشت‌روی دیوها اشاره شده است («سلیم پهلوان» از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۲۴-۴۸؛ «ایرج دیوافکن» از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۶۰-۷۴؛ «بهار و زرینه» از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۱۰۷-۱۱۸؛ «نوش‌آفرین» از سبزوار، میهن‌دوست، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۸۸؛ «سوزه پری» از خراسان، میهن‌دوست، ۱۳۷۸-د: ۱۰۱-۱۰۸؛ «قققاز خانم» از اسفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۲۵۵-۲۷۴). با وجود این، در بسیاری از داستان‌ها به وضعیت ظاهری دیوها چندان پرداخته نشده است ولی داستان به گونه‌ای روایت می‌شود که روی هم‌رفته می‌توان دیوها را «زشت‌روی» دانست.

در داستان «هرچه مگی» (از تربت حیدریه، خزاعی، ۱۳۸۰: ۳۰۷-۳۰۲۶) روایت شده است که «نره‌دیوی» عاشق دختری از آدمیزادگان می‌شود و پس از مدتی با رضا و رغبت با یکدیگر ازدواج می‌کنند. گرچند در داستان از شکل ظاهری دیو تصویری ارائه نشده، اما می‌توان پی‌برد که دیو دارای صورتی زیبا بوده است. در ابتدای «افسانه ملک التجار» (از بوشهر، اردلانی، ۱۳۸۲: ۹۳-۹۸) دیو، بدقیافه و وحشتناک توصیف شده است. در ادامه داستان، دیو به دختری که قهرمان داستان است کمک می‌کند. به تدریج، دلبستگی بین این دو ایجاد می‌شود و در انتهای داستان، آدمیزاد که دلباخته دیو شده، به دیو می‌گوید که می‌خواهد با وی ازدواج کند، آن‌گاه دیو به جوانی برومند و بسیار زیبا تبدیل می‌شود. احتمالاً «زشت‌روی» دیوها، جانشین زشتی‌سیرت و آموزه‌های آنان شده است. اگر شخصی قلباً دیو را قبول

داشته باشد و او را بپذیرد، آن گاه دیو را زشت‌روی نمی‌بیند، بنابراین راوی داستان روایت می‌کند که صورت دیو دچار تغییر می‌شود.

۱۰. جمع‌بندی

پیش از این گفته شد که دشمنان و مردمان کشورهای همسایه؛ ویژگی‌های زشت و اهریمنی انسان؛ انسان‌های دارای ناهنجاری‌های اخلاقی؛ عناصر ویرانگر طبیعت؛ موجودات زیانکار مافوق طبیعی، دیو نامیده شده‌اند (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۹-۳۹؛ اکبری مفاخر، ۱۳۸۸: ۴۱-۵۴). با دقت در داستان‌هایی که در این مقاله به آن‌ها اشاره شد، پذیرفتنی نیست که دیو به معنای ویژگی‌های زشت و اهریمنی انسان؛ انسان‌های دارای ناهنجاری‌های اخلاقی؛ عناصر ویرانگر طبیعت؛ موجودات زیانکار مافوق طبیعی، در نظر گرفته شود؛ اما پذیرفتنی است که دیو را پیرو و دل‌بسته آیین «کهن ایرانی» بدانیم.

در برخی از داستان‌های عامیانه آمده است که بعضی از دیوها در جایی که آدمیزاد زندگی می‌کرده، می‌زیسته‌اند. حتی در برخی از آن‌ها به صراحت گفته شده که در زمان‌های قدیم آدمیان و دیوان در نزدیکی هم زندگی می‌کرده‌اند («روپاه و کلاونچی» از سفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۲۳۳-۲۳۸). در شماری از اوسنه‌های عامیانه دیوها، صرف نظر از نقش مثبت یا منفی آن‌ها، گله‌دارند و خارج از شهر زندگی می‌کنند. در آموزه‌های زرتشت از دیوها و پرستندگان دیوها به بدی یاد شده است. می‌دانیم که زرتشت در زمانی می‌زیسته است که ایرانیان ساکن شرق فلات ایران، در حال گذر از بیابانگردی و چادرنشینی به یکجانشینی بوده‌اند. گروهی از مردم، کشاورزی آموخته بودند تا از زمین بهره‌برداری کنند. زرتشت متعلق به این گروه بوده و آموزه‌های وی نیز با سرعت بیشتری در میان آنان مورد پذیرش قرار می‌گرفته تا کسانی که به روش اجدادی می‌زیسته‌اند (رضی، ۱۳۶۰: ۳۳-۶۲). این که دیوها در شماری از اوسنه‌های عامیانه، گله‌دار هستند و خارج از شهر زندگی می‌کنند، می‌تواند به همان بیابانگردها و چادرنشینیان دیوپرست اشاره داشته باشد. باید توجه داشت که در داستان‌ها به تدریج «دیوپرست» به «دیو» تبدیل شده است. در شماری از داستان‌های عامیانه، برخی از بستگان نسبی و اطرافیان شخصی، دیو هستند و برخی دیو نیستند («قفقاز خانم» از سفراین، خزاعی، ۱۳۸۲-الف: ۲۵۵-۲۷۴). در داستان «ایرج دیوآفکن» (از تاجیکستان، نعمت، ۱۳۹۱: ۶۰-۷۴) چنین روایت شده است که:

«بود، نبود. زمانی در ختلان زمین (ختلان سرزمینی است در تاجیکستان)، صفر نام، مرد هنرمندی بود. وی برای آسیباهای مملکت، برای ستون و دیوارهای قصر و قلعه‌ها، سنگ می‌تراشید. ناگهان، به وطن او لشکر خونریز و بی‌رحم دیوها هجوم آورد. سنگ تراش با بسیار هموطنانش به جنگ دیوها رفته، چند وقت در حرب و ضرب‌ها جسورانه جنگیده، آخر به دست دیوها افتاد.»

به خوبی روشن است که در این گونه از اوسنه‌ها، منظور از «دیو»، پیرو آیین «دیوپرستی» یا «دشمن» راوی داستان است.

ظلمی که در برخی از داستان‌ها در حق دیوها روایت می‌شود حکایت‌کننده برخوردهای بسیار تند، زنده و خشن بوده که در جامعه آن روز، پیروان «دین جدید» نسبت به پیروان «کیش کهن» از خود بروز می‌داده‌اند. اما راوی این داستان‌ها چه کسانی بوده‌اند؟ در روایت‌هایی که برخوردهای خشن با دیوها صورت می‌گیرد، راوی یا «پیرو آیین جدید» و یا از «معتقدان به آیین کهن» بوده است. اگر راوی «پیرو آیین جدید» بوده، به وضوح پیداست که چون فردی که مورد ظلم و تعدی قرار می‌گرفته، پیرو کیش «پرستش دیوان» بوده، «دیو» نامیده شده است. البته راوی، جوانمرد بوده که قساوت قلب هم‌مسلمان خود و ظلمی را که در حق مخالفان خویش روا می‌داشته‌اند روایت کرده است. اگر هم راویان از دلبستگان به آیین کهن بوده‌اند، چون دیوان را تقدیس می‌کرده‌اند، نه تنها ناخوشایند نمی‌دانسته‌اند که خویش را «پیرو دیو» بنامند، به آن افتخار نیز می‌کرده‌اند. باید توجه داشت که در گذر زمان «پیرو دیو» تبدیل به «دیو» شده است. اما سؤال این است که چرا پیروان «آیین نو»، برخوردهای خشنی با پیروان «آیین کهن» از خود نشان می‌داده‌اند؟

پس از ایمان «گشتاسب» به زرتشت، جنگ‌های خونینی با «ارجاسب تورانی» که پیرو آیین کهن بوده، می‌کند. گشتاسب دستور می‌دهد که تمامی مردان ده تا هشتاد ساله باید در جنگ شرکت کنند، در غیر این صورت به دار مجازات آویخته خواهند شد (ر.ک: یادگار زبیران، بندهای ۲۳-۲۶). پذیرش آیین نو، در زمانی کوتاه غیرممکن است؛ بنابراین انتظار می‌رود که شماری از دلبستگان به آیین کهن در جنگ شرکت نکرده و به مجازات رسیده باشند. در «وندیداد» (فصل ۷، بندهای ۳۶-۴۰) در بیان این که چه کسانی شایستگی طبابت و جراحی دارند، این گونه نوشته شده است:

«ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم، اگر مزدپرست بخواهد معالجه و مداوای بیمار را شغل و حرفه خود قرار دهد، آزمایش خود را در مزدپرستان انجام دهد یا در دیوپرستان؟ اهورامزدا پاسخ داد و گفت: آزمایش را در دیوپرستان باید انجام دهد پیش از آن که به معالجه مزدپرستان بپردازد. چنین کس اگر معالجه را در دیوپرستان انجام دهد و وی فوت کند و دیوپرست دوم را معالجه کند و وی نیز فوت کند و سپس به معالجه دیوپرست سوم بپردازد و وی نیز فوت نماید، برای همیشه و همه وقت در اقدام به معالجه و مداوای بیماری ممنوع خواهد بود. چنین شخص نباید مزدپرست را پرستاری کند. نباید مزدپرست را جراحی نماید تا مبادا وی را مجروح سازد. اگر بیمار را عمل جراحی کند و وی را مجروح سازد باید جریمه جرم عمد بپردازد و به کیفر بدورشت (Badho varišta) گرفتار خواهد شد.

اما اگر دیوپرست را جراحی کند و وی را شفا دهد، دیوپرست دوم را جراحی نماید و وی را شفا دهد و سپس دیوپرست سوم را تحت عمل جراحی قرار دهد و وی را بهبودی دهد برای همیشه و همه وقت در معالجه و مداوی بیماری مجاز خواهد بود. چنین شخص می‌تواند همیشه و همه وقت مزدپرست را به دلخواه خود معالجه کند و می‌تواند مزدپرستان را عمل جراحی نماید.»

این حکم شرعی نشان می‌دهد که در جامعه، علاوه بر مزدپرستان، دیوپرستان نیز زندگی می‌کرده‌اند، البته این دو از حقوق اجتماعی برابر برخوردار نبوده‌اند. ظاهراً قانونگذار برای دیوپرستان حق حیات قابل نبوده یا به حیات آنان اهمیت چندانی نمی‌داده است. این نگرش در برخی از داستان‌ها چنین نمود پیدا می‌کند که قهرمان داستان به خود حق می‌دهد که دیو بی‌گناهی (پیرو آیین دیوپرستی) را به قتل برساند تا از مغز سرش به عنوان دارو استفاده کند. گرچه در اوسنه، دین شخصی که می‌خواهد با استفاده از مغز سر دیو معالجه شود، مشخص نشده، به سادگی می‌توان متوجه شد که وی دیوپرست نبوده است. استفاده از مغز سر، کاری بسیار چندش‌آور است؛ بنابراین بسیار محتمل است که راوی و همچنین اشاعه‌دهندگان چنین اوسنه‌هایی، پیروان آیین دیوپرستی باشند.

۱۱. نتیجه‌گیری

داستان‌های عامیانه می‌تواند نشان‌دهنده سیر تحول نگرش جامعه ایرانی نسبت به دیوها باشد. در بسیاری از داستان‌ها که دیو نقش منفی دارد تحت تأثیر اصلاحات دینی زرتشت، نقش منفی به دیو نسبت داده شده است اما داستان‌هایی که در آن‌ها دیوها ایفاکننده نقش مثبت هستند، نشان از پیروزی خاطره پرستش دیوها بر آموزه‌های زرتشت دارد. در خاطره جمعی جامعه ایرانی از سویی خدایان کهن و پیروان آیین کهن خوب شمرده می‌شده‌اند و از سویی دیگر متعاقب اصلاحات دینی، دیوها به شخصیت‌هایی منفی تبدیل می‌شوند. به همین خاطر توده مردم و حتی خواص جامعه، عملاً با یک تناقض روبرو بوده‌اند. بروز این تناقض، در برخی از داستان‌ها نظیر «احمد پهلوان» (از درگز، انجوی شیرازی، ۱۳۹۳: ۲۴۹-۲۶۴) به صورت دوگانگی در عملکرد دیوها انعکاس پیدا می‌کند. در این داستان، دیوها به خدمت قهرمان داستان در می‌آیند و مدتی به او کمک می‌کنند ولی عاقبت راه خیانت پیش می‌گیرند.

سپاسگزاری: این مطالعه با حمایت دانشگاه شیراز انجام شده است.

منابع

کتاب‌ها

- آموزگار، ژاله، (۱۳۹۰)، زبان، فرهنگ، اسطوره، چاپ سوم، تهران: انتشارات معین.
- ابراهیمی، معصومه، (۱۳۹۲)، دیوشناسی ایرانی، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ‌ساز.
- ارجی، علی اصغر، (۱۳۸۵)، افسانه‌های قوچان، چاپ اول، مشهد: انتشارات ماه‌جان.
- اردلانی، شمس‌الحاجیه، (۱۳۸۲)، قصه‌ها و افسانه‌های استان بوشهر، چاپ اول، بوشهر: انتشارات بوشهر.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، گل به صنوبر چه کرد؟ چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۴)، گل بومادران، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بویس، مری، (۱۳۷۶)، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، ج ۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
- بویس، مری، (۱۳۹۰)، آیین زرتشت، کهن روزگار و قدرت ماندگارش، ترجمه ابوالحسن تهامی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نگاه.
- بهار، مهرداد، (۱۳۹۰)، ادیان آسیایی، چاپ نهم، تهران: نشر چشمه.
- تاواراتانی، ناهوکو، (۱۳۹۳)، دیو از افسانه تا واقعیت، چاپ اول، تهران: انتشارات بهجت.
- الثغری، عماد بن محمد، (۱۳۸۵)، جواهر الاسمار، تصحیح شمس‌الدین آل‌احمد، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
- خزاعی، حمیدرضا، (۱۳۷۹)، افسانه‌های خراسان؛ ج ۳، نیشابور، چاپ اول، مشهد: نشر ماه‌جان.
- خزاعی، حمیدرضا، (۱۳۸۰)، افسانه‌های خراسان؛ ج ۵، دختر کفش طلا، تربت حیدریه، چاپ اول، مشهد: نشر ماه‌جان.
- خزاعی، حمیدرضا، (۱۳۸۱)، افسانه‌های خراسان؛ ج ۶، تایباد، چاپ اول، مشهد: نشر ماه‌جان.
- خزاعی، حمیدرضا، (۱۳۸۲-الف)، افسانه‌های خراسان؛ ج ۷، اسفراین، چاپ اول، مشهد: نشر ماه‌جان.

- خزاعی، حمیدرضا، (۱۳۸۲-ب)، افسانه‌های خراسان؛ ج ۸، سبزوار، چاپ اول، مشهد: نشر ماه‌جان.
- خزاعی، حمیدرضا، (۱۳۸۵)، افسانه‌های خراسان؛ ج ۹، بیرجند، چاپ اول، مشهد: نشر ماه‌جان. نشر ماه‌جان.
- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۹۴)، زبان و ادبیات عامه ایران، چاپ اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- رحمانی، روشن، (۱۳۷۷)، افسانه‌های دری، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- رضی، هاشم، (۱۳۶۰)، زرتشت و تعالیم او، چاپ هشتم، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- زهر، رابرت چارلز، (۱۳۹۳)، تعالیم مغان: گفتاری چند در معتقدات زرتشتیان، ترجمه فریدون بدره‌ایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
- شایست ناشایست، (۱۳۶۹)، تصحیح و ترجمه کتیابون مزداپور، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- کریستن‌سن، آرتور آمانوئل، (۱۳۵۵)، آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- کریستن‌سن، آرتور آمانوئل، (۱۳۸۲)، مزداپورستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح الله صفا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هیرمند.
- کریستن‌سن، آرتور آمانوئل، (۱۳۹۳)، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، چاپ هشتم، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- گاتها یا سرودهای آسمانی زرتشت، (۱۳۶۱)، مترجم موبد فیروز آذرگشسب، بی‌جا: ناشر مولف.
- میهن‌دوست، محسن، (۱۳۷۸-الف)، باکره‌های پری‌زاد، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- میهن‌دوست، محسن، (۱۳۷۸-ب)، نه کلید، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- میهن‌دوست، محسن، (۱۳۷۸-ج)، سنت شکن، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- میهن‌دوست، محسن، (۱۳۷۸-د)، اوسنه‌های عاشقی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- میهن‌دوست، محسن، (۱۳۸۱)، اوسنه‌های پهلوانی-تغزلی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- نعمت، حکمت، (۱۳۹۱)، رستم جان و آفتاب خان: افسانه‌های مردم تاجیک، ترجمه سعید فاضلی‌جاه و راحله فاضلی‌جاه. چاپ اول، تهران: موسسه انتشارات فلسفه.

۴۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، سال ۵، شماره ۴، شماره پیاپی ۲۶، زمستان ۱۳۹۸

- ونیدیداد، (۱۳۸۲)، تصحیح جیمس دارمستتر، ترجمه موسی جوان، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- یادگار زیریران، (۱۳۹۰)، گزارش ژاله آموزگار، چاپ اول، تهران: انتشارات معین.

مجلات

- اکبری مفاخری، آرش، (۱۳۸۸)، «دیوان در متون پهلوی»، مطالعات ایرانی، ش ۱۴، صص ۴۱-۵۴.
- سعادت، مصطفی، (۱۳۹۶)، «پراکنش غیرتصادفی مکان‌های جغرافیایی ایران که در نام آن‌ها «دیو» وجود دارد»، دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، دوره ۵، ش ۱۵، صص ۲۵-۴۵.